بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمدجواد شبیری

10/8/94 امارات معتبره - دلیل انسداد - مقدمات

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین. الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و اله الطاهرین. و لعن الله علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

**دلیل انسداد(مقدمه علم اجمالی)**

مرحوم شیخ فرمودند: برائت در جمیع اطراف به سه دلیل علم اجمالی، اجماع قطعی و لزوم مخالفت قطعیه کثیره جاری نیست.[[1]](#footnote-1) بحث بر طبق مبانی متعارف در علم اجمالی بیان شد، اما مطابق مبنای حاج آقا که تنجیز علم اجمالی را ناشی از اخبار خاصه می دانند و علم اجمالی را به تنهایی مانع اجرای برائت در جمیع اطراف نمی دانند بلکه از اخبار خاصه تنجیز علم اجمالی را استفاده می کنند، دلیل عدم اجرای برائت باید بررسی شود.

آیا برائت مطابق مسلک تنجیز علم اجمالی به واسطه اخبار خاصه در فرض انسداد جاری است؟

برای عدم جریان برائت طبق این مسلک می توان بیاناتی داشت.

1. الغاء خصوصیت از اخبار خاصه ای که علم اجمالی را منجز کرده است: بعید نیست خصوصیت خاصی در ما نحن فیه وجود نداشته باشد که اخبار خاصه نتوانند علم اجمالی را تنجیز کنند و می توان از اخبار خاصه در برخی از موارد علم اجمالی نسبت به این مورد که مخالفت کثیره از اجرای برائت حاصل می شود، الغاء خصوصیت کرد. در نتیجه در واقع از ادله خاصه ای که تنجیز علم اجمالی را در موارد جزیی اثبات می کند، تنجیز علم اجمالی را در این موارد زیاد هم می توانیم استفاده کنیم.

2. قیاس اولویت: شارع علم اجمالی را در موارد جزئی منجز قرار داده است و از شدت اهتمام شارع کشف می شود در مواردی که مخالفت کثیره است، اهتمام شارع شدیدتر است و در نتیجه حتما علم اجمالی منجز شده است.

3. انصراف ادله برائت: در این بیان به اخباری که تنجیز علم اجمالی را ثابت می کند نگاه نمی شود بلکه، به سراغ ادله برائت می رویم و می گوییم: و لو رفع ما لا یعلمون نسبت به

موارد اطراف علم اجمالی اطلاق دارد اما اجماع یا علم به اینکه شارع در این موارد اهتمام شدید دارد، منزله وجه انصرافی بر ادله برائت می باشد. به بیان دیگر؛ هر چند ادله برائت اطراف علم اجمالی را هم شامل می شود اما اطراف این علم اجمالی خاص را که به منزله مخصص لبّی است شامل نمی شود و این مورد از مواردی است که اگر علم اجمالی نبود و شبهه بدویه هم بود، برائت جاری نمی شد.

4. حصول غایت ادله برائت در ما نحن فیه: مراد از معرفت حرام در حتی تعرف منه الحرام بعینه اعم از معرفت حرام واقعی و حرام ظاهری است. در جایی که انسان علم به اهتمام شارع دارد، برای او علم به لزوم احتیاط ایجاد می شود و در واقع علم به حرمت ظاهریه وجود دارد و با علم به حرمت ظاهریه، دیگر ادله برائت این مورد را شامل نشده و در نتیجه اطلاقات ادله اولیه که ظاهر آنها فعلیت احکام است حتی در ظرف شک، برای اثبات لزوم فی الجمله احتیاط در این موارد کافی است.

خلاصه؛ یا از ادله خاصه ای که تنجیز علم اجمالی را ثابت می کند، نسبت به این موارد القای خصوصیت می کنیم یا قیاس اولویت را ادعا می کنیم یا انصراف ادله برائت را نسبت به این مورد قائل می شویم و یا با ادعای علم به حرمت ظاهریه و اعم دانستن غایت در ادله برائت نسبت به علم به حرمت واقعیه و حرمت ظاهریه، از علم به شدت اهتمام شارع علم به جعل احتیاط و عدم جواز ارتکاب جمیع اطراف را نتیجه می گیریم. نتیجه این بیانات این است که در فرض انسداد نمی توان در جمیع اطراف برائت جاری کرد.

مقدمه سوم دلیل انسداد در کلام مرحوم آخوند تمام شد. مقدمه اول وجود علم اجمالی بود مقدمه دوم مقدمه انسداد باب علم و علمی بود و مقدمه سوم عدم جواز اجرای برائت در جمیع اطراف شبهه بود.

مرحوم آقای صدر مقدمه سوم را مفصل بحث کرده است. مرحوم آخوند نیز اینجا بحث های مفصلی آورده است به عنوان نمونه آیا اضطرار به غیر معین هم مثل اضطرار معین مانع تنجیز علم اجمالی است؟ اما ما وارد تمام مباحث نمی شویم و سعی می کنیم بیشتر به کلیات بحث بپردازیم و مقداری تطبیق مبانی حاج آقا در این بحث را پی بگیریم و نقل کلمات در حدی است که بتوان بین نحوه تطبیقات بحث روی مبنای حاج آقا و روی مبنای دیگران مقایسه ای کرد.

مقدمه چهارم: در فرض انسداد، طرق مقرره برای شاک جاری نیست

مقدمه چهارم این بود که طرق مقرره ی برای شاک، احتیاط در جمیع اطراف نیست. سایر طرق مقرره ی برای شاک مثل رجوع به کسی که انفتاحی است، رجوع به اصل در هر مسئله و مانند آن، در اینجا تطبیق نمی شود.

عدم وجوب احتیاط در جمیع اطراف

مرحله اول در مقدمه چهارم عدم وجوب احتیاط در جمیع اطراف است. دو تقریب برای عدم لزوم احتیاط مطرح شده است؛ اختلال نظام و عسر و حرج.

**لزوم اختلال نظام از احتیاط**

اگر احتیاط به اختلال نظام منجر شود، بحثی نیست که تکلیف از فعلیت می افتد ولی عمده مطلب این هست که انسداد صغرویا به اختلال نظام منجر می شود بخصوص اگر دایره اطراف به مواردی که مثلا اماره ای - و لو علم به حجیت آن اماره نداریم- نسبت به آن واقعه وجود داشته باشد، محدود شود. وقتی دایره مقداری کوچک تر شد چه بسا اختلال نظامی نباشد.

**لزوم حرج از احتیاط**

عمده، بحث عسر و حرج است که آیا ادله نفی عسر و حرج بر ادله احکام اولیه حکومت دارد و فعلیت احکام اولیه را برطرف می کند؟ مرحوم آخوند بین دو مبنا در تفسیر ادله عسر و حرج تفصیلی قائل شده اند.[[2]](#footnote-2) البته اصل این دو مبنا در قاعده لاضرر مطرح است و بعد شبیه همان در قاعده لا حرج تطبیق داده شده است.

**مفاد قاعده لا ضرر**

 مرحوم شیخ[[3]](#footnote-3) لا ضرر را نفی سبب به لسان نفی مسبب معنا می کنند به این بیان که ضرر ولو به معنای تضرر خارجی است که به مکلف متوجه می شود، اما این تضرّر معلول حکم شرعی و به جهت حکم شرعی است و در لاضرر مراد جدی شارع، نفی حکم شرعی که از آن حکم شرعی ضرر ناشی شده و معلول آن ضرر است. مرحوم نائینی هم همین بیان را دارد اما ایشان بیان تعبیرات خاصی دارند که قابل فهم نیست. ایشان که می فرمایند: عنوان معلول را می توان بر عنوان ضرر اطلاق کرد. گویا ایشان عنوان را حقیقی می دانند و کأنّ مراد ایشان این است که چون ضرر نتیجه حکم شرعی است عنوان نتیجه را بر عنوان ذی النتیجه حقیقتا می توان، اطلاق کرد. اما روشن

است که در اطلاق عنوانی که عنوان نتیجه است بر عنوان ذی النتیجه، یک نوع معنای مجازی اراده شده، که همان اطلاق عنوان معلول بر عنوان علت است. ما در مقام تحقیق این مبنا نیستیم ولی هر دو بزرگوار مفهوم قاعده لا ضرر را نفی حکمی که ینشأ منه الضرر می دانند.

مرحوم آخوند[[4]](#footnote-4) می فرمایند: یکی از سیاقت هایی که در شرع وجود دارد، نفی حکم به لسان نفی موضوع است. مثلا در روایات وارد شده است: لا ربا بین الوالد و ولده یا لا شک لکثیر شک. معنای این دو تعبیر این است که احکامی که شک دارد از شک کثیر الشک مرتفع است و احکام تکلیفیه و وضعیه ای که ربا دارد، در ربای بین والد و ولد جاری نمی شود. مرحوم آخوند علاوه بر این اینکه ضرر را به معنی ضرری می گیرند، همین تفسیر را در مورد قاعده لا ضرر دارند و می فرماید ضرر فعل خارجی مانند صلاه، صوم و وضویی است که ضرری می باشد. این وضو اگر ضرری نبود یک حکمی مانند وجوب داشت که در فرضی که ضرری شده وجوب مرتفع است و دیگر وجوب ندارد. در نتیجه ایشان قاعده لا ضرر را به نفی حکم هست به لسان نفی موضوع تفسیر می کنند.

نکته؛ هر دو مبنا حکومت لا ضرر بر ادله احکام است ولی نحوه حکومت به دو شکل بیان کرد. حکومت به لسان نفی موضوع یک نوع حکومت است و حکومت به لسان نفی سبب نوعی دیگر از حکومت است. و به تعبیر دیگر دلیل حاکم گاه ناظر به عقد الوضع است و گاه ناظر به عقد الحمل است.

**نحوه تطبیق تفسیرهای متفاوت قاعده لا ضرر در قاعده لا حرج**

مرحوم آخوند می فرمایند: اگر ما مبنای مرحوم شیخ (لا ضرر یعنی نفی حکمٍ ینشأ منه الضرر) را در لا ضرر قائل بودیم، در لا حرج می توانیم بگوییم احکامی که ینشأ منه الحرج مرتفع است و در ما نحن فیه از احکام واقعیه حرج ناشی می شود زیرا آنها سبب می شوند که انسان و لو با لزوم احتیاط و حکم عقل به احراز امتثال، به حرج بیافتد. اما مطابق مبنای ما که نفی حکم به لسان نفی موضوع است، در ما نحن فیه خود تکلیف واقعی و متعلق شبهات حرجی نیست بلکه امتثال قطعی آنها حرجی است. امتثال قطعی نیز موضوع حکم عقل به لزوم امتثال است نه موضوع حکم شرع. مثلا اگر قبله مردد بین ده طرف باشد، باید ده نماز خواند تا امتثال قطعی احراز شود اما شارع تنها نماز خواندن به قبله واقعی را واجب کرده و نماز خواندن به قبله واقعی حرجی نیست . آنچه موجب حرج است، احراز امتثال تکلیف واقعی است و احراز امتثال تکلیف واقعی، موضوع حکم

عقلی است نه موضوع حکم شرعی. قاعده لا حرج نیز نافی احکام شرعیه ای است که موضوع حرجی دارند و به احکام عقلیه حکومت ندارد.

**آیا تفسیرهای متفاوت قاعده لا ضرر، در قاعده لا حرج جاری است؟**

برای این مطلب ابتدا باید ثابت شود در ادله، دلیل خاصی که با تعبیر لا حرج وارد شده باشد، داریم.

به نظر می رسد؛ لا حرج مضمون روایت نیست بلکه قاعده ای است که فقها مطرح کردند. از همین رو باید روایاتی که از آنها قاعده لا حرج استفاده می شود را دید و تعبیر آنها از قاعده را بررسی کرد. عمده مطلب این است که تصور شده شبیه به لا ضرر، لا حرج نیز وجود دارد و در نتیجه همه بحث هایی که در لاضرر تطبیق کرده اند در لا حرج هم تطبیق می شود. اما به این شکل نمی توان فرمایشات شیخ در لا ضرر را در قاعده لا حرج تطبیق کرد چون؛ مفاد و تعبیر روایات این دو قاعده متفاوت است و باید به گونه ای دیگر بحث را دنبال کرد هر چند ممکن است، همان نتیجه نیز به دست آید. در نتیجه نمی توان مبانی موجود در لاضرر را الزاما در لا حرج تطبیق کرد.

تعابیر در لا حرج به عنوان نمونه این تعابیر است؛ (ما جعل علیکم فی الدین من حرج)[[5]](#footnote-5)، (انّ الدین لیس بمضیّق)[[6]](#footnote-6)، (یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر)[[7]](#footnote-7)

این بحث، بحثی مبنایی است که نتیجه آن این است که مفاد لا ضرر و لا حرج با هم دیگر فرق دارد و باید هر کدام، مستقل از هم بحث شود. مثلا حاج آقا لا ضرر را مربوط به حقوق الناس می دانند و جریان آن را در حقوق الهی قائل نیستند. در نتیجه با بیانی که در جای خودش بیان کردند نماز ضرری، وضوی ضرری و مانند آن را به واسطه لا ضرر مرفوع نمی دانند اما؛ لا حرج قطعا مربوط به حقوق الله است و موضوع دلیل آن و مثال روشن ترش حقوق خدایی است که از طرف خداوند تأسیسا ایجاد شده است و اوسع از حقوق الناسی است که اکثرا امضایی است.

هدف این است که بیان شود هیچ ملازمه ای ندارد همانگونه که در لاضرر مشی می شود در لاحرج نیز مشی شود و بحث لا ضرر و بحث لا حرج دو بحث مستقل از هم هستند و نباید تصور کنیم مبانی که در لاضرر هست بعینه در لا حرج جاری می شود.

**آیا تفصیلی که مرحوم آخوند در لا حرج، با استفاده از مبانی در لا ضرر بیان می کنند، صحیح است؟**

بر فرض پذیرش جریان مبانی مطرح در مفاد لا ضرر در لا حرج، سراغ این نکته می رویم که آیا تفصیل مرحوم آخوند در لا حرج صحیح است؟

به نظر می رسد؛ جریان لا حرج در بیان نفی حکم ینشأ من الحرج و عدم جریان لا حرج در بیان نفی حکم به لسان نفی موضوع، به این صورت صحیح نیست و به جنبه های استظهاری از دلیل لا حرج بازگشت دارد و می توان مطابق مبنای مرحوم شیخ، شبیه کلام مرحوم آخوند را نتیجه گرفت، همانگونه که طبق مبنای مرحوم آخوند نیز می توان شبیه نتیجه ای که طبق مبنای مرحوم شیخ بیان شده، به دست آورد.

توضیح بیشتر؛ مرحوم آخوند می فرماید نماز خواندن رو به قبله حرجی نیست. اما باید دید آیا مراد از این که چیزی حرجی است و لا حرج رافع آن است، بوجوده الواقعی و تحقق خارجی آن است یا فعل خارجی و لو علم به تحقق آن موجب حرج است، مفهوم از لا حرج است؟ به بیان دیگر؛ آیا حرجی فعلی است که اتیان خارجی اش موجب حرج است یا آن چیزی که امتثال قطعی و علم به تحقق خارجی اش ایجاد حرج می کند؟ پاسخ به این پرسش از نحوه استظهار از ادله لا حرج روشن می شود که مرحوم آخوند استظهار کرده اند که مراد از حرجی آن چیزی است که تحقق خارجی اش حرجی است اما اگر ولو به تناسبات حکم موضوع بگوییم: چون در مقام امتنان بر مکلّفین است، صرفا تحقق خارجی مراد نیست و اگر تحقق علمی نیز حرجی بود، به وسیله لا حرج حکم مرتفع می شود زیرا؛ در اختصاص رفع به چیزی که تحقق خارجی اش حرجی نباشد ولی تحقق علمی اش حرجی باشد، امتنان خاصی نیست. در نتیجه این کلام مبتنی بر بحث هایی استظهاری است نه یک تفصیل واقعی بین دو مبنا. از همین رو باید در این بحث کرد که آیا واقعا چنین استظهاری می توان کرد؟ این کلام مطابق مبنای آخوند بود که حتی مطابق مبنای ایشان با تفاوت نحوه استظهار، می توان لا حرج را جاری دانست.

 اما مطابق مبنای شیخ نیز می توان با بیانی لا حرج را جاری ندانست بیان مطلب؛

اگر حکم شرعی ای که ینشأ منه الضرر، به واسطه لا حرج رفع شده باشد، حکم شرعی دو مرحله دارد: الف: نفس امتثال خارجی حکم شرعی که منشأ می شود که من به امتثال خارجی مکلّف

واقعی باشم. ب: از طرف دیگر عقل می گوید: احراز امتثال لازم است به این معنا که امتثال خارجی معلول حکم شرعی است. حال هر دو حکم معلول حکم شرعی است، حکم اول معلول مستقیم و حکم دوم معلول با واسطه حکم عقل و بستگی دارد نفی سبب به لسان نفی مسبب را چگونه تفسیر کنیم. آیا مراد شارع که حکم حرجی را نفی کرده، حکم حرجی ای است که امتثال آن -که معلول مستقیم است- حرجی باشد یا اعم از حکم شرعی ای که امتثال خارجی اش حرجی است و حکم شرعی ای که امتثال علمی اش حرجی است، می باشد و هردو را رفع می کند؟ پاسخ این مطلب نیز وابسته به نحوه استظهار از ادله است.

نتیجه؛ به نظر می رسد این گونه نیست که اگر مبنای مرحوم شیخ را پذیرفتیم حتما باید اطلاق قائل باشیم و جایی که منشأیت حکم شرعی در حرج به توسیط حکم عقل به لزوم امتثال باشد را مشمول قائده لا حرج بدانیم و مطابق مبنای مرحوم آخوند لا حرج را جاری نداریم بلکه تمام مطلب به نحوی استظهار باز می گردد و روشن نیست؛ نتیجه مبنای مرحوم آخوند مضیّق بوده و نتیجه کلام مرحوم شیخ موسّع باشد.

**نحوه استظهار از دلیل لا حرج**

به نظر می رسد از نظراستظهاری باید مطابق هر دو مبنا قائل به تعمیم شد. زیرا؛ لا حرج یک نوع امتنان به مکلّفین است و اگر لا حرج تنها به مواردی اختصاص داده شود که تحقق خارجی آن حرجی است و مواردی را که حکم واقعی حرجی نیست اما مانند فرض انسداد امتثال علمی اکثر احکام واقعی حرجی است، را شامل نشود، دیگر امتنان نیست. خود همین مطلب قرینه بر این است که مطابق مبنای آخوند که مراد حکم موضوع حرجی است اعم از این است که بوجوده الخارجی حرجی باشد یا بوجوده العلمی حرجی باشد و هر دو را شامل می شود. در نتیجه به نظر می رسد اگر بخواهیم بحث استظهاری کنیم، استظهار را باید اعم گرفت نه خصوص حرجی بودن فعل بوجوده الخارجی.

1. فرائد الأصول، ج‏1، ص: 388 [↑](#footnote-ref-1)
2. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى )، ج‏2، ص: 360 [↑](#footnote-ref-2)
3. فرائد الأصول، ج‏2، ص: 460 [↑](#footnote-ref-3)
4. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى )، ج‏3، ص: 160 [↑](#footnote-ref-4)
5. حج: 78 [↑](#footnote-ref-5)
6. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) ؛ ج‏1 ؛ ص417 الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّا نُسَافِرُ فَرُبَّمَا بُلِينَا بِالْغَدِيرِ مِنَ الْمَطَرِ يَكُونُ إِلَى جَانِبِ الْقَرْيَةِ فَيَكُونُ فِيهِ الْعَذِرَةُ وَ يَبُولُ فِيهِ الصَّبِيُّ وَ تَبُولُ فِيهِ الدَّابَّةُ وَ تَرُوثُ فَقَالَ إِنْ عَرَضَ فِي قَلْبِكَ مِنْهُ شَيْ‏ءٌ فَقُلْ هَكَذَا يَعْنِي افْرِجِ الْمَاءَ بِيَدِكَ ثُمَّ تَوَضَّأْ فَإِنَّ الدِّينَ لَيْسَ‏ بِمُضَيَّقٍ‏ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ- ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ‏. [↑](#footnote-ref-6)
7. البقره: 185 [↑](#footnote-ref-7)